

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شرح عیون اخبار الرضا علیه السلام

استاد سید جعفر سیدان

مدرسه تابستانی حوزه علمیه خراسان

(حرم مطهر رضوی)

جلسه (۲)

۱۴۰۲/۰۵/۱۵

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾^۱

«عَنِ الْفَتْحِ بْنِ يَزِيدَ الْجُرْجَانِيِّ عَنِ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ أَدْنَى الْمَعْرِفَةِ قَالَ الْإِقْرَارُ بِأَنَّهُ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَلَا شَبِيهَ لَهُ وَلَا نَظِيرَ لَهُ وَ أَنَّهُ مُثَبَّتٌ قَدِيمٌ مَوْجُودٌ غَيْرُ فَقِيدٍ وَ أَنَّهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ.»^۲

در ارتباط با بحثی که به بنده فرمودند مورد صحبت باشد استفاده از کتاب شریف عیون اخبار الرضا عليه السلام در بخش مباحث توحیدی، در این مورد که به عنوان یک بحث کلامی است که کلام همان مسائلی است که در ارتباط با اعتقاد دینی است و در جهت تثبیت اعتقادات دینی است بر اساس ادله مربوطه به آن حدیثی که قرائت کردم روز گذشته قرائت شد و قرار شد که در ارتباط با این حدیث مسائلی مطرح بشود آنچه مناسب به نظر می رسد و به تناسب آنچه در

۱- سوره اخلاص: آیات ۱ تا ۴ .

۲- عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱/ص ۱۳۳ باب ۱۱ باب ما جاء عن الرضا علی بن موسی عليه السلام من الأخبار فی التوحید

این حدیث مطرح است از خود این کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام و گاهی هم از بیانات دیگر معصومین علیهم السلام به تناسب مطالبی صحبت شود.

روز گذشته عرض شد که بخش اول این حدیث که سؤال شده از حضرت رضا علیه السلام از ادنی المعرفة در ارتباط با شناخت خدا، آن مقداری که باید شناخت و قدر مسلمی است که بایستی افراد بدانند چیست؟ حضرت فرمودند که اقرار به یکتایی خدا و اینکه شبیه و نظیری برای خدا نیست، این بخش از حدیث روز گذشته مطرح شد، و عرض شد که ریشه این بحث در ارتباط با مبانی مختلفی است که مطرح است و آنچه که در وحی مطرح است همین است که خدا و خلق هیچ گونه شباهتی بین شان نیست برای خدا شبیهی نیست، نظیری نیست و اگر تعبیر کنیم که نسبت بین خدا و خلق چیست؟ گفته می شود هیچ نوع شباهت سنخیت در کار نیست بلکه به تعبیری که در بسیاری از احادیث آمده است بینونت است که کنه تفریق بینه و بین خلقه، کنه مباینته ایاهم، بینونت است یعنی هیچ نوع اشتراکی در کار نیست، هیچ نوع شباهتی در کار نیست که همین جمله اول حدیث همین معنا را می رساند.

گفتیم در این بحث که نسبت بین خدا و خلق چگونه است سه تا مسئله مطرح است که در مراکز علمی مورد صحبت است، در کتب علمی مطرح است، یک در ارتباط با وحی همین است که گفتیم که نسبت خدا و خلق نسبت سنخیت نیست، تشابه نیست بلکه بینونت است و خدا را شبیهی و نظیری نیست، نظر دیگر این است که بین خدا و خلق سنخیت است، حالا وقتی وارد بحث شویم

معنای سنخیت معانی سنخیت چیست خواهیم گفت انشاءالله ولی آنچه که مقصود هست این است منظور از سنخیت اشتراک در حقیقت است، یعنی در حقیقت مشترک اند سنخ هم اند، این هم یک نظری است که به طور معمول در اسفار مطرح است، ولو که در آخر بحث در مباحث مربوطه از این نظر عدول می کنند مرحوم آخوند ملاصدرا و به مسئله سومی که خواهیم گفت می رسند و آن عینیت است، که بین خلق و خالق عینیت است، در این نظریه دوم حرف این است که یک حقیقت است در جهان هستی و آن حقیقت وجود است، و وجود است که دارای مراتب و درجاتی است، گفته می شود ذوالمراتب و التشکیک، دارای درجاتی است تشبیه می شود به نور که نور دارای درجاتی است، وجود هم دارای درجاتی است اما یک حقیقت است درجه ضعیف دارد درجه قوی دارد درجه اقوی دارد درجات اقوی تا برسد به ذات مقدس حضرت حق که حقیقتی است لایتناهی ولی همه این درجات با این حقیقت یک حقیقت بیشتر نیست و آن حقیقت وجود است، وجود است و دارای مراتب و درجات مختلفه ای است این نظر دیگری که گفتم، نظر آخری هم که عرض کردیم این بود که یک وجود است و تطورات آن، تشنات آن، ظهورات آن که نتیجتاً عین یکدیگرند، مراتب و درجات هم هرچند گفته شده مرتبه ولی مقصود این است درجات مختلف و تکرراتی در کار نیست یک حقیقت است و تطور خود او، تشن خود او که گفتیم گفتند مثل دریا و موج دریا، مثل مومی که به اشکال مختلف درآید نتیجتاً این سه مبنا هست.

نسبت خالق با مخلوق در وحی

در مبنای اول بودیم، امروز هم قرار است این مبنای اول بیشتر بررسی شود و گفته شود تا بعد انشاءالله از جلسات بعد مبنای ای که گفتیم این مبنای یکی یکی ادله اش و اصل مدعا، یک مقدار بیشتر تشریح شود، ادله اش هم گفته شود و هرچه بیشتر بحث های مربوط ای که لازم هست به فضل الهی مطرح شود، در ارتباط با آنچه از وحی استفاده می شود طبق احادیثی که روز گذشته خواندم مشخص بود که در احادیث تکرار شده بود و اعلام شده بود به اینکه خدا به چیزی شبیه نیست چیزی هم به خدا شبیه نیست، چندتا حدیث خواندم، حال در تمه بعضی از احادیث دیگری هم مناسب است که به عرض تان برسد، حدیث دیگری که نخواندیم به عرض تان برسد حدیث ۳۱ از همین کتاب شریف عیون اخبار الرضا علیه السلام که گفتیم بیشتر سعی این است که از خود این کتاب شواهدی گفته شود بر مطلب و الا در بیانات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در بیانات امیرالمؤمنین علیه السلام در بیانات بقیه معصومین علیهم السلام فراوان در این زمینه حدیث داریم، این است که از این عیون اخبار الرضا علیه السلام به عرض می رسد حدیث ۳۱ صفحه ۱۲۲ «قَالَ بَعْضُ الزَّانِقَةِ»^۳ بعضی از افرادی که دینی نداشتند اعتقادی به خدا و قیامت و اسلام و امثال ذلک در کارشان نبود به حضرت رضا علیه السلام گفتند «لَا بِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ هَلْ يُقَالُ لِلَّهِ إِنَّهُ شَيْءٌ» نسبت به خدا می گویند که خدا شیء یا خیر؟ «هَلْ يُقَالُ لِلَّهِ إِنَّهُ شَيْءٌ»

۳- عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱/ص ۱۳۴ باب ۱۱ باب ما جاء عن الرضا علی بن موسی علیه السلام من الأخبار فی التوحید

فَقَالَ نَعَمْ» بله می گوئیم خدا شیءٌ «وَقَدْ سَمَىٰ نَفْسَهُ بِذَلِكَ فِي كِتَابِهِ» و در قرآن مجید هم با تعبیر شیء نسبت به خدا، خدا نامیده شده، و خود خداوند متعال «وَقَدْ سَمَىٰ نَفْسَهُ بِذَلِكَ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ فَهُوَ شَيْءٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ.» باز اینجا شاهد مطلب این جمله آخر است، گفته می شود خدا شیء اما هو شیء لیس کمثله شیء یعنی شبیه ندارد، نظیر ندارد، این هم یک حرفی است.

و حدیث دیگر هم که به عرض تان برسد حدیث ۵۰ در همین کتاب شریف، عنوانی که هستیم صفحه ۱۳۲ حدیث نسبتاً مفصلی است بخش مربوط به صحبت مان در ارتباط با خداوند متعال وقتی از حضرت رضا علیه السلام حدیثی نقل می شود به این صورت است که «أَنَّهُ قَالَ أَعْلَمَ عَلَّمَكَ اللَّهُ الْخَيْرَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدِيمٌ وَالْقِدَمُ صِفَةٌ دَلَّتِ الْعَاقِلَ عَلَى أَنَّهُ لَا شَيْءَ قَبْلَهُ»^۴ که اینها مربوط به بحث مان نیست مطلب گفته می شود تا اینکه می فرماید که «وَبَطَّلَ قَوْلَ مَنْ رَعَمَ أَنَّهُ كَانَ قَبْلَهُ أَوْ كَانَ مَعَهُ شَيْءٌ وَذَلِكَ أَنَّهُ لَوْ كَانَ مَعَهُ شَيْءٌ فِي بَقَائِهِ لَمْ يُجْزِ أَنْ يَكُونَ خَالِقًا لَهُ» تا اینکه به اینجا می رسد که «فَسَمَىٰ نَفْسَهُ سَمِيْعًا بَصِيْرًا قَادِرًا قَاهِرًا حَيًّا قَيُّومًا ظَاهِرًا بَاطِنًا لَطِيْفًا خَبِيْرًا قَوِيًّا عَزِيْزًا حَكِيْمًا عَلِيْمًا وَمَا أَشْبَهَ هَذِهِ الْأَسْمَاءَ» این اسم ها را خدا برای خودش گذاشته، جمعی که اینها خدا و خلق را شبیه می دانستند گفتند شما که می گوئید خدا و خلق شبیه نیستند چرا پس از همین اسمایی که برای خدا

۴- عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱/ص ۱۴۵ باب ۱۱ باب ما جاء عن الرضا علی بن موسی علیه السلام من الأخبار فی التوحید

هست به خلق هم می گوئید؟ به زید می گوئید عالم به خدا هم می گوئید عالم، به زید می گوئید حی به خدا هم می گوئید حی، به زید می گوئید قوی به خدا هم می گوئید قوی و امثال ذلک، پس معلوم می شود که اشتراکی هست، پس معلوم می شود که شباهتی هست، آنوقت «فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ مِنْ أَسْمَائِهِ الْغَالُونَ» آنهایی که از حق منحرف شدند «الْمُكَذِّبُونَ» آنهایی که حق را تکذیب کردند «وَقَدْ سَمِعُونَا نُحَدِّثُ عَنِ اللَّهِ أَنَّهُ لَا شَيْءَ مِثْلَهُ» با اینکه از ما شنیدند که ما گفتیم خدا مثل ندارد شبیه ندارد «وَلَا شَيْءَ مِنَ الْخَلْقِ فِي حَالِهِ» و شی ای شبیه خداوند نیست «قَالُوا أَخْبِرُونَا إِذْ رَعَمْتُمْ أَنَّهُ لَا مِثْلَ لِلَّهِ وَ لَا شِبْهَ لَهُ كَيْفَ شَارَكْتُمُوهُ فِي أَسْمَاءِ الْحُسْنَى فَتَسَمَّيْتُمْ بِجَمِيعِهَا» اگر خدا شبیه ندارد پس چرا این اسم هایی که مربوط به خدا هست نسبت به خلق هم می گوئید؟ پس معلوم می شود که شباهتی در کار هست، محل شاهدمان و آن استفاده ای که می خواستیم از این حدیث بکنیم این شد که در این حدیث تصریح می شود به اینکه پس آنچه اهل البیت فرمودند این است که شبیهی برای خدا نیست، ضمنا اسمائی را هم خدا برای خودش اعلام فرموده بعد مخالفین با آنچه اهل البیت گفتند، گفتند شما که می گوئید خدا را مثلی نیست شبیهی نیست نظیری نیست پس چطور همین اسمائی که برای خدا هست به خلق هم می گوئید که گفتیم و ترجمه کردم عالم حی قادر و امثال ذلک پس مطلب مشخص شد، شاهد مطلب از این حدیث شریف معلوم شد، آنوقت در جواب هم فرمودند که جوابش هم مربوط به بحث می شود، «أَفَإِنَّ فِي ذَلِكَ دَلِيلًا عَلَى أَنَّكُمْ مِثْلُهُ فِي حَالَتِهِ كُلِّهَا أَوْ فِي بَعْضِهَا دُونَ بَعْضٍ» معلوم می شود شباهتی در

کار هست «إِذْ قَدْ جَمَعْتُمْ الْأَسْمَاءَ الطَّيِّبَةَ» هم به خدا گفتید عالم هم به زید گفتید عالم «قِيلَ لَهُمْ» جوابشان داده می شود که «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَلَزَمَ الْعِبَادَ أَسْمَاءَ مِنْ أَسْمَائِهِ عَلَى اخْتِلَافِ الْمَعَانِي وَ ذَلِكَ كَمَا يَجْمَعُ الْإِسْمُ الْوَاحِدُ مَعْنَيْنِ مُخْتَلِفَيْنِ» درست است به زید می گوئیم عالم به خدا هم می گوئیم عالم ولی به دو معناست، پس یعنی باز شباهتی در کار نیست، به دو معناست، پس این حدیث شریف هم صراحت در این جهت دارد که در مکتب اهل البيت عليهم السلام ذات مقدس حضرت حق اعلام شده که شبیه چیزی و چیزی شبیه او نیست، و لذا اشکال شده که این اسمائی که هست و با خصوصیات که گفتیم چطور بر خدا و خلق گفته می شود؟ جواب دادند به دو معناست، به یک معنا نیست تا شباهت در کار باشد بلکه به دو معناست، فعلا آنچه را که می گوئیم مدعایی است که گفتیم یعنی از این احادیث استفاده می شود که او را شبیهی نیست، اگر گفته شود که این در خصوص کسانی است که برای خدا دست قائل اند، برای خدا چشم قائل اند به معنی واقعی و امثال ذلک، گفته می شود که در بعضی مشخص است که در ارتباط با آنهاست و موضع گیری مقابل آنهاست ولی بسیاری از اینها مطلق است، به اضافه اینکه آنها را رد می کند یک اطلاقی هم دارد به طور کلی که لاشبیه له، مثل حدیثی که اول خواندیم که «لَا شَبِيهَ لَهُ وَلَا نَظِيرَ لَهُ» اطلاق دارد. و اما مطلب بعدی که به عرض تان برسد این مسئله در باب دیگری که در کتاب توحید صدوق به عنوان اینکه اطلاق می شود بر خداوند کلمه شیء، روایاتی آمده که مناسب است بخوانم، یکی از حضرت رضا عليه السلام است که در مسیر بحث

است، حال آنچه از حضرت صادق علیه السلام هست در این کتاب شریف توحید صدوق در صفحه ۱۰۵ «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَوْ مِنْ خَلْقِهِ وَ خَلَقَهُ خَلْوٌ مِنْهُ»^۵ به طور کلی یک قاعده کلی که خداوند متعال خلو من خلقه، خالی است از خلق یعنی آنچه که در خلق است در خالق نیست «وَ خَلَقَهُ خَلْوٌ مِنْهُ وَ كُلُّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمٌ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَهُوَ مَخْلُوقٌ وَ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» حدیث دوم که خلو دارد از حضرت باقر علیه السلام هست «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَوْ مِنْ خَلْقِهِ وَ خَلَقَهُ خَلْوٌ مِنْهُ وَ كُلُّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمٌ شَيْءٍ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَا خَلَا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ.»^۶ پس یعنی گفته می شود به خدا شیء ولی لا کالاشیاء، اشیاء همه مخلوق اند، مسبوق به عدم اند و او مسبوق به عدم نیست، پس اطلاق اسم می شود به دو معنا، که مشخص شد.

حدیثی که درست مربوط به بحث مان هست این است، حدیث ۸ از باب هفت در توحید صدوق، صفحه ۱۰۷ «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام»^۷ خیلی حدیث لطیف و مهمی است «مَا تَقُولُ إِذَا قِيلَ لَكَ أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ شَيْءٌ هُوَ أَمْ لَا» حضرت به این جناب صحابی شان فرمودند که چه جواب می دهی اگر از تو سؤال شود که به خدا شیء می گوئی یا نه؟ «قَالَ فَقُلْتُ لَهُ قَدْ أَثْبَتَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ» به حضرت عرض کردم بله خود قرآن چون گفته ما هم می گوئیم «فَقُلْتُ لَهُ قَدْ أَثْبَتَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نَفْسَهُ شَيْئًا حَيْثُ يَقُولُ قُلْ أَيُّْ

۵- التوحید (للسدوق): ص ۱۰۵ باب ۷ آنه تبارک و تعالی شیء

۶- التوحید (للسدوق): ص ۱۰۶ باب ۷ آنه تبارک و تعالی شیء

۷- التوحید (للسدوق): ص ۱۰۷ باب ۷ آنه تبارک و تعالی شیء

شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً» که در آن حدیث اولی که خواندم بود «قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ» که آیه هم در سوره انعام هست آیه ۱۹ «فَأَقُولُ إِنَّهُ شَيْءٌ لَا كَالْأَشْيَاءِ» می گویم شیءٌ اما لا کالاشیاء، چون اشیاء را که می گویم شیء یعنی شیء مخلوق، محدث، خدا را که می گویم شیء، شیء قدیم غیر مخلوق، لا کالاشیاء، پس یعنی باز خدا شبیه ندارد حتی در گفتن شیء هم معنایش متفاوت است، این طور نیست که همچنان که به خلق می گوئیم شیء به همان معنا به خدا بگوئیم شیء، خیر، آنچه به خدا می گوئیم غیر این معناست و تصریح به این شده «فَأَقُولُ إِنَّهُ شَيْءٌ لَا كَالْأَشْيَاءِ» بعد خود این جناب مرد فهمیده ای بوده می گوید چون اگر کلمه شیء هم نگویم می شود باطل دیگر، یعنی هیچی «إِذْ فِي نَفْسِي الشَّيْءِ عَنْهُ إِبْطَالُهُ وَ نَفْيُهُ» چون اگر نفی کنیم شیئیت را معنایش این است که نیست، ابطالش کنیم، می گوئیم غلط است، چون توحید نفی التعطیل و نفی التشبیه، این هم به طور کلی است که اطلاق دارد «قَالَ لِي صَدَقْتَ» حضرت فرمودند خوب فهمیدی و درست گفתי «وَأَصَبْتُ» خوب اصابه کردی یعنی اصبت الحق، یعنی آنچه حق بود گفתי، گاهی می گفتند قد اصبت، یعنی قد اصبت الباطل، حقیقت را نمی گفتند اینجا مشخص است که قد اصبت یعنی قد اصبت الحق، جریانی بود که از مخالفین حضرت بود و بحثی مطرح شد حضرت به او فرمودند قد اصبت، بعد فرمودند اشتباه کرد در آنچه که گفت، گفتند آقا شما گفتید قد اصبت؟ فرمودند منظورم این بود که قد اصبت الباطل نه قد اصبت الحق، اما اینجا منظور قد اصبت الحق است «ثُمَّ قَالَ لِي الرَّضَاءُ عَلَيْهِ» این قسمت از بیان حضرت قاعده بسیار مهمی

به دست ما می دهد که در وحی مطلب از این قرار است «ثُمَّ قَالَ لِي الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلنَّاسِ فِي التَّوْحِيدِ ثَلَاثَةٌ مَذَاهِبَ نَفْيٍ وَ تَشْبِيهِ وَ إِثْبَاتٌ بَغَيْرِ تَشْبِيهِ» اینجا دیگر بحث این نیست که در مقابل خصوص مجسمه باشد در مقابل خصوص آنهایی که گفتند خدا را یدی است، خدا را عینی است، و امثال ذلک خیر اطلاق دارد، اطلاقش هم خیلی روشن و مشخص، حضرت فرمودند در ارتباط با این بحث سه تا مطلب است «فِي التَّوْحِيدِ ثَلَاثَةٌ مَذَاهِبَ نَفْيٍ» بعضی نفی کردند گفتند خبری نیست، به تعبیر مادین ماده بوده است و قدیم بوده و فعل و انفعالاتی به تصادف و اتفاق برایش رخ داده و بر اساس آن فعل و انفعالات تصادفی و اتفاقی این جریان های موجود بوجود آمده که حرفی است کاملاً نامعقول و مشخص است که باطل است، این یک مذهب نفی، «وَ تَشْبِيهِ» بعضی تشبیه کردند که مهم ترین تشبیه این است که شی ای با شی ای در حقیقت یکی باشد، که منظور از سنخیت که در بحث بعدی خواهیم گفت معانی متعدد سنخیت را آنچه مورد صحبت است از سنخیتی که می گوئیم نفی می کنیم این است که نه اینکه ارتباط نیست، سنخیت به معنی ارتباط را فردا خواهیم گفت جای خودش محفوظ است، سنخیت به معنی اشتراک در حقیقت، اشتراک در حقیقت از نظر شباهت عجیب ترین و قوی ترین شباهت است بین شی ای و شی ای اگر در حقیقت با هم مشترک باشند، اگر در حقیقت با یکدیگر مشترک باشند قوی ترین شباهت را با یکدیگر دارند، بعد فرمودند حضرت که «وَ تَشْبِيهِ» پس نفی تشبیه شده، یک نفی است، یکی تشبیه است که نادرست است «وَ إِثْبَاتٌ بَغَيْرِ تَشْبِيهِ» یکی هم اثبات

است بدون تشبیه، هست ولی به هیچ چیز شبیه نیست، به طور کلی، «وَإِثْبَاتٌ
 بِغَيْرِ تَشْبِيهِ فَمَذْهَبُ النَّفِيِّ لَا يَجُوزُ» به حکم ادله قطعیه عقلیه و فطرت اثبات می
 شود که ذات مقدس قیوم عالم قادری هست «فَمَذْهَبُ النَّفِيِّ لَا يَجُوزُ وَ مَذْهَبُ
 التَّشْبِيهِ» به طور کلی هر نوع تشبیهی، تشبیهی که مجسمه دارند، غیر مجسمه دارند،
 همین قدر شباهتی باشد بین خدا و چیزی نفی می شود «وَ مَذْهَبُ التَّشْبِيهِ لَا يَجُوزُ
 لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ» اطلاق کامل، خداوند متعال است که شبیه
 نیست او را هیچ چیز، عقلی نفسی حقیقتی شباهتی با او داشته باشند، نفی کلی،
 «لَا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ وَ السَّبِيلُ فِي الطَّرِيقَةِ الثَّلَاثَةِ» آنچه درست است مطلب سوم است
 که درست است «وَ السَّبِيلُ فِي الطَّرِيقَةِ» یعنی فی الطریقه المستقیمه آنچه که راه
 درست است چیست؟ «الثَّلَاثَةُ إِثْبَاتٌ بِلَا تَشْبِيهِ.» اثبات بدون تشبیه، پس خیلی
 مشخص است نسبتی که دادیم که در مکتب وحی مسئله در ارتباط با خدا و خلق
 مسئله این است که هیچ نوع شباهتی نیست و هیچ نوع سنخیتی در کار نیست، با
 این تعبیرهایی که خواندیم مخصوصا با همان تعبیری که «کنهه تفریق بینه و بین
 خلقه» «کنهه مباینه ایاهم» بینونت دارند و این تعبیرهای قوی ای که اثبات بلا
 تشبیه به طور مطلق از اینها به خوبی مدعایی که نسبت دادیم به وحی، که از وحی
 استفاده می شود که خدا را شبیهی نیست کما اینکه لا شریک له معنایش این است،
 اگر چیزی با خدا در حقیقت یکی باشد آن شریک خداست، وقتی حقیقتش با
 خدا یکی باشد می شود شریک خدا، با تعبیرهای لا شریک له، پس «سبحانه و
 تعالی عما یشرکون» تعبیرهای لا شریک له، تعبیرهایی که بین خدا و خلق بینونت

است، مابینت است و میانینت، مابینت مکانی نیست، مابینت به مراحل و مسافت نیست یعنی به اینکه از نظر مکانی مابین است، خدا در ده متری ما، صد متری ما دورتر نزدیک تر، بینونت مکانی داشته باشد نیست بلکه بینونت صفة، در اصل توصیف بینونت دارد که او یک حقیقت است ما یک حقیقتیم او حقیقت غنی بالذات است ما و کائنات به طور کلی حقیقت فقیر بالذات است، و فقیر بالذات و غنی بالذات هیچ نوع شباهتی بین شان وجود ندارد، اینها از وحی به خوبی کاملا استفاده می شود، به اضافه ادله عقلیه ای که به بعضی از این ادله عقلیه وحی هم خودش اشاره کرده.

دلیل عقلی بر تباین

و دوتا دلیل عقلی هم در این زمینه به عرض تان باید برسد، یک دلیل عقلی اش را هم امروز اشاره ای می کنم و فردا توضیح بیشتری بدهم، آن دلیل عقلی این است که اگر چنانچه بین خدا و خلق سنخیت باشد، بینونتی که گفتیم نباشد، تباین به معنایی که گفتیم نباشد، شباهتی در کار باشد، سنخیت به معنای اشتراک در حقیقت، اگر اینجور باشد یا باید قائل بشویم به اجتماع نقیضین یا باید قائل بشویم به اینکه ممکن به معنای اینکه حقیقتی که نه اقتضای وجود دارد و نه اقتضای عدم، در کار نیست، نفی ممکن باید بکنیم، صورت استدلال این است، اگر چنانچه خدا و خلق شباهتی داشته باشند به معنای سنخیت، اگر بین شان سنخیت باشد به معنایی که گفتیم که اشتراک در حقیقت است اگر اینچنین باشد به یکی از دو محذور گرفتار می شویم، یا به اجتماع نقیضین گرفتار می شویم، یا به

نفی ممکن، البته این نفی ممکن را بعضی گفتند که قائل می شویم مشکلی نداریم، و آن این است که چرا؟ چون اگر خدا و خلق سنخیت داشته باشند در حقیقت اشتراک داشته باشند خدا و خلق، آنوقت درجات ضعیفه خلق است، درجه اقوای از همه خالق متعال است، آنوقت در حقیقت هم که گفتیم مشترک اند دیگر و یکی هستند، درجه اقوی که خداست واجب الوجود است، وجوب وجود دارد و یکی ضعیفه که غیر خداست عدم وجوب وجود دارد، چون ممکن است دیگر، عدم وجوب وجود دارد، ولی حقیقت هر دو یکی است، چون حقیقت هر دو یکی است این حقیقت هم وجوب وجود دارد هم عدم وجوب وجود دارد، به اعتبار ذات مقدس حضرت حق وجوب وجود دارد، به اعتبار غیر ذات مقدس حضرت حق عدم وجوب وجود، یک حقیقت هم وجوب وجود هم عدم وجوب وجود، اجتماع نقیضین می شود، باید قائل بشویم به اجتماع نقیضین، و اجتماع نقیضین باطل است، پس این نظر می شود باطل؛ پس یا باید این را معتقد شویم یا باید بگوییم خیر آن درجات ضعیفه هم وجوب وجود دارند، ممکن الوجود را منکر شویم، پس یا باید اجتماع نقیضین را قبول کنیم یا بایستی بگوئیم این درجات ضعیفه ممکن نیستند اینها هم وجوب وجود دارند بالنتیجه ممکن الوجود را منکر شدیم، که بعضی هم همین را گفتند که بله ممکن الوجود به این معنا که چیزی باشد که اقتضای وجود و عدم در آن نباشد منکریم، بلکه یک حقیقت است و آن حقیقت وجوب وجود دارد و صحبت از ممکن الوجود گفتند از باب سرگرمی است، که در بحث های بعدی می گوئیم انشاءالله، پس یک

استدلال عرض کردم امروز در ارتباط با اینکه مسئله نسبت بین خدا و خلق نسبت بینونت است نه سنخیت نه شباهت، که اگر شباهت و سنخیت باشد هم مخالف با این نصوصی است که به عرض تان رسید در وحی آمده است که خواندیم متعددی از اینها از بیانات حضرت رضا علیه السلام و غیر حضرت بود این یک، به اضافه دلیل عقلی این است که اگر چنانچه سنخیت باشد بین درجه اعلائی که ذات مقدس حضرت حق است و بقیه درجات ضعیفه ای که اینها کائنات و موجودات هستند اینها یک حقیقت هم هستند پس بایستی که یک حقیقت درجه اعلایش وجوب وجود بقیه اش عدم وجوب وجود در عین حال حقیقت یک حقیقت، یک حقیقت هم وجوب وجود هم عدم وجوب وجود می شود اجتماع نقیضین، یا باید به اجتماع نقیضین قائل بشویم یا اینکه قائل شویم ممکن الوجودی نداریم، آن بقیه درجات هم واجب هستند که آنوقت اشکال دیگری هم لازم می آید، تعدد قدما هم بعد لازم می آید.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ